

کفت من هرگز این ناخورم گفتند مال پسر تطلال است کفت آخر  
نه تلسا ارضای اصمهان کرده است کفتد بدویش دهم کفتد  
که بخورد پسند لیکنیم بهج مسلمان توانم بعد از چند روز  
آن نان خراب شد کفتد آنرا در شط رخت تاروری پرسید که  
آن نان را چه کردی کفت در شط رختم بعد از آن نیز هایت کرد  
نخورد **گویند** که شاکردی شبی در پیش امام بود و امام کوزه  
آب طلبد پس آن شاکرد کوزه آب آورد و آب بخورد پس امام داد  
بید که کوزه همچنان پر بود کفت ای عزیز چرا این کوزه طال علم  
پس آب باشد کفت چه کور می فرمود که میبایستی که وضو  
بودی و نماز گزارنده بودی پس تو این از برای چه میخوانی پس احوال  
او کرامه او بسیار است پس غرض آنست که در باب علم از هر یک  
بگویم **اما قصه** و فاته او جان بوده که هنوز امام شافع  
در بغداد بود و خلیف بغداد نیز فاته کرده بود و پیشتر قائم مقام  
اوشده بود جوان جاهل بود پس جمع مختزلان بصفت  
پس خلیف افتادند و او نیز معتزلی بود و علماء انکلیف میکرد

که درین

که درین چند مسئله یا ما موافق شوید بعضی موافقه میکردند  
تاروری امام شافع و امام احمد را طلب کرد چون بدخانه خلیفه  
رسیدند در بانی ازان خلیف میگوید هان ای اهل دین حاضرین خود  
باشید چون برابر خلیف رفتند خلیفه کفت اقران کنید که قرآن  
مخلوقست پس شافع انکال عقلی که داشت کفت تو گویه و آنچه  
و زیور و صحف و قرآن **این پنج مخلوقست** و هر پنج آنکست  
خود برابر خلیفه داشت خلیفه از غایت خرمی فهمید که او  
چه کفت پس خلیف کفت از من چه میخواهی کفت آن استر خود  
بن بخش بفرمود تا استر و هزار دینار طلا بشافع دادند  
پس آن استر هر روز سی فرسنگ راه میرفت پس شافع بیست  
دناه مصر در پیش کفت در عمر بود تا وفاته کرد و مرقد او در مصر  
پس خلیف امام احمد را طلبد و کفت که قرآن مخلوقست امام  
فرمود که کلام غیر مخلوقست و هر کس که کلام الله مخلوق  
کافرست پس خلیف کفت چونتست که امام شافع قبول کرد  
و توانا که میکنی و او از تو عالمترست کفت او راست است و من نیز

Copyrighted material